

نفوذ مخملی در کودتای مخملی

خانم اوا گولینگر از تحلیل گران برجسته سیاسی درباره ویژگی‌های کودتای مخملی می‌نویسد:
«انقلاب‌های روسی یا کودتاهای مخملی همیشه در کشورهایی رخ می‌دهند که به نوعی منافع نظام جهانی سلطه را تهدید کرده‌اند و جنبش‌هایی که توسط موسسات و سازمان‌های وابسته به نهادهای امنیتی و اطلاعاتی آمریکا در این گونه کشورها سازمان داده می‌شود، عموماً ضد عدالت و به نفع سرمایه‌گذاران و سرمایه‌داران و با شعارهای کلی و مبهم همراه می‌شود. اعتراضات و اقدامات تحریمی، همیشه هنگام مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری برنامه‌ریزی می‌شوند تا مسائلی همچون تقلب پنهانی و کشمکش‌ها را افزایش دهند و در صورت شکست



کرت پینیسکی، از مسئولین دفتر بنیاد جامعه‌باز (بنیاد سوروس) در اوکراین: «...ما مبلغ کمی دادیم، فکر می‌کنم چیزی حدود ۳۰ هزار دلار که توانستند با آن صدها فعال سیاسی را جمع کرده و آموزش بدهند که چگونه فعالیت‌های غیر نظامی‌ها را هماهنگ کنند تا به انتخابات منتهی شود.»

خوردن مخالفان، انتخابات را بی‌اعتبار و بدنام کنند.» در همه این کودتاهای مخملی هم موسسات و مراکز خاصی برای سرمایه‌گذاری و آموزش و هدایت حضور دارند، که قریب به اتفاق آنها از سازمان CIA بوده‌جه دریافت می‌کنند، مانند بنیاد ملی برای دموکراسی (NED)، موسسه آبرت اینشتین، مرکز بین‌المللی مبارزات غیرخشونت‌آمیز، خانه آزادی، موسسه رند ، موسسه وودرو ویلسن و بنیاد جامعه‌بازمتعلق به جرج سوروس.

اینکه واقعا جرج سوروس و بنیاد ینه اصطلاح جامعه‌بازش که از مهمترین موسسات فکری و به اصطلاح استراتژیک ایالات متحده به شمار می‌رود، نقش اصلی را در کودتاها و یا انقلابات مخملی گرجستان و اوکراین و قرقیزستان و صربستان داشته یا خیر، برخی از کارشناسان و ناظران سیاسی در خود این کشورها به روشنی درباه اش سخن گفته‌اند مثلا:

آیوولازه از اعضای مجلس گرجستان پیس از کودتای مخملی ساکاشویلی در گفت‌وگویی تلویزیونی گفت :

«کسی کتمان نمی‌کند که این انقلابات در نهادهای اطلاعاتی امنیتی آمریکا پایه‌گذاری شده‌اند. این سیاست دولت آمریکا ، سیاست عجیبی است، یعنی هروقت سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا ، برنامه‌ریزی یک انقلاب مخملی را می‌کنند ، همین نهادهای ظاهرا فرهنگی و غیردولتی مثل بنیاد سوروس آن را انجام می‌دهند.»
وادوارد شوارزنادزه رئیس‌جمهوری سابق گرجستان(پس از به قدرت رسیدن ساکاشویلی) در گفت‌وگویی دیگر اظهار داشت: «سیاستمداران جوان که در گرجستان به قدرت رسیدند ، از نظر مالی توسط جرج سوروس تأمین می‌شدند. منظوم همان میلیارد دلار معروف آمریکایی است.»^۲

ادوارد باقروف از فعالان حقوق بشر قرقیزستان هم در مصاحبه‌ای به

روشنگری پرداخت و گفت:

«...گزارشات موثقی نشان می‌دهد که بنیاد جامعه‌باز وابسته به جرج سوروس در روی کارآمدن ساکاشویلی در گرجستان ، نقش اساسی داشت و علاوه بر آن در حوادث قرقیزستان نیز نقش داشته است...»^۳

پیکریا چیخراذه ، یکی دیگر از اعضای مجلس گرجستان نیز در مصاحبه‌ای تلویزیونی تأکید داشت:

«...اینکه سوروس در انقلاب مخملی دخالت داشت و نقش کلیدی

بررسی اسناد منتشرنشده‌ای از فتنه ۸۸ سعید مهدوی

را ایفا می‌کرد برای همه روشن است. خود شخص سوروس هم در یک مصاحبه مطبوعاتی به این نکته اشاره می‌کند که طرح آن در گرجستان موفقیت آمیز بوده است و چنین طرح‌هایی در کشورهای دیگر هم اجرا خواهد شد. به جز اظهارات سوروس ، شواهد دیگری هم وجود دارد که نقش او را در انقلاب مخملی ثابت می‌کند. نفوذ سوروس انقدر گسترده بود که بعد از تشکیل دولت ، او حقوق دولتمردان گرجی را پرداخت می‌کرد که ما شدیداً مخالف بودیم، چون متقدیم دولتمردان نبایسد از بیگانگان حقوق دریافت کنند. وقتی آنها از خارجی‌ها ، حقوق و پول بگیرند ، ناچارند در خدمت منافع آنها قرار بگیرند در صورتی که دولتمردان بایستی به فکر منافع مردم باشند...»^۴

اما اظهارات مدیر بنیاد جامعه‌باز (سوروس) در گرجستان پس از کودتای مخملی در این کشور قابل توجه‌تر است:

«...باید بگویم که نقش بنیاد جامعه‌باز با همان چیزی که مردم تحت عنوان بنیاد سوروس از آن نام برده اند، در شکل گیری جامعه مدنی ما بسیار مهم بود و در ابعاد مختلف نقش داشت و امروز نیز فعالیت دارد...»^۵ و اعتراضات کرت پینیسکی، از مسئولین دفتر بنیاد جامعه‌باز (بنیاد سوروس) در اوکراین می‌تواند به تمامی شبهات حضور یا عدم حضور بنیادهای آمریکایی‌صهیونی در کودتاهای مخملی خاتمه بخشد: «...ما مبلغ کمی دادیم، فکر می‌کنم چیزی حدود ۳۰ هزار دلار که توانستند با آن صدها فعال سیاسی را جمع کرده و آموزش بدهند که چگونه فعالیت‌های غیر نظامی‌ها را هماهنگ کنند تا به انتخابات منتهی شود...»^۶

* پیکریا چیخراذه ، یکی از اعضای مجلس گرجستان، نفوذ سوروس آن‌قدر گسترده بود که بعد از تشکیل دولت ، او حقوق دولتمردان گرجی را پرداخت می‌کرد که ما شدیداً مخالف بودیم. چون معتقدیم دولتمردان نباید از بیگانگان حقوق دریافت کنند.

بنیاد سوروس یا جامعه‌باز در کنار بنیاد رسانه‌ای رابرت مرداک (امپراتور یهودی رسانه‌های خبری)، دومین سازمان رسانه‌ای جهان است که بیشترین شبکه‌های تلویزیونی، خبرگزاری‌ها، سایت‌ها، خبرنامه‌ها و روزنامه‌ها را در سطح جهان مدیریت و هدایت می‌کند، اما تفاوت این است که فعالیت رسانه‌ای مرداک (مردوخ) آشکار است و جسورانه در اداره و خرید شبکه‌های بزرگی چون فاکس نیوز تا الجزیره و حتی رسانه‌های آسیایی در ظاهر می‌شود، اما سوروس بیشتر اصرار دارد ضمن پنهان کردن خرید و هدایت رسانه‌ها ایفا کند. حضور چشمگیر در هدایت رسانه‌ای قفقاز، آسیای میانه، افغانستان، ترکیه و دیگر کشورهای اطراف ایران بدیهی است که ضرورت کار نهانی را بیشتر گوشزد می‌کند، اما آشکار است که تا سال ۲۰۰۴ تنها ۲۰ موسسه خبری در جمهوری آذربایجان تحت پوشش بنیاد سوروس قرار گرفته بود.

پاورقی

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مدتی بعد از دستگیری هاله اسفندیاری در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۶ و تحقیقات از وی اعلام کرد که اسفندیاری به عنوان یکی از مدیران موسسات مرتبط با سوروس، از تلاش این بنیاد برای اجرای براندازی نرم در ایران پرده برداشته است. در گزارش وزارت اطلاعات آمده بود: «... هاله اسفندیاری که مدیر و مؤسس برنامه خاورمیانه مرکز «وودرو ویلسون» در آمریکا است، به عنوان مرکز حلقه اتصال ارتباط ایرانیان با سازمان‌ها و نهادهای آمریکایی عمل کرده است...»^۷

هاله اسفندیاری در گفت‌وگویی با سیمای جمهوری اسلامی که در برنامه‌ای تحت عنوان به اسم دموکراسی از شبکه اول پخش شد ، تصریح کرد:



مدیر بنیاد جامعه‌باز (سوروس) در گرجستان پس از کودتای مخملی در این کشور گفت:«...باید بگویم که نقش بنیاد جامعه‌باز با همان چیزی که مردم تحت عنوان بنیاد سوروس از آن نام برده اند، در شکل گیری جامعه مدنی ما بسیار مهم بود و در ابعاد مختلف نقش داشت و امروز نیز فعالیت دارد...»^۸

«...فعالیت‌ها و برنامه‌های مربوط به ایران در برنامه خاورمیانه مرکز ویلسون، از طریق بنیاد آمریکایی سوروس، حمایت و پشتیبانی مالی شد...»^۸

البته اسفندیاری از طریق بورسیه بنیاد ملی دموکراسی برای ایران (NED) که از بهمن ۱۳۷۳ تا خرداد ۱۳۷۴ برای تحقیق درباره چالش‌های زنان با اندیشه انقلاب اسلامی را در بر می‌گرفت، به موسساتی مانند چیزهایی ممکن است پیشش باشد

یا اصولاً روزی ممکن است از این قفسه علیه بنده استفاده شود. تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و الحمدلله از برکت این آزادگی و رهایی و عنایت مردم رئیس شهربانی خرمشهر شدم.اول سال ۵۸ از طریق گروه‌های نفوذی خلق عرب، روزی آقای محمد فروزنده که دبایر دادرسی خرمشهر بود به من گفت: «فالی بحث سگ‌های که شما با رئیس ساواک دریافت کرده‌اید؟ سندی هست، چیست؟ من اصلاً تصور نمی‌کردم که سگ‌های که در یک مراسم روزوی داده می‌شود باعث مشکل شود.» گفتیم: «والله من چیزی به ذهنم نمی‌رسد، ولی یادم می‌آید که اوایل سال ۵۷ یک همچین داستانی اتفاق افتاد و من فکر نمی‌کردم که شما امروز از من

- آیوولازه – مجموعه مستند «رمز عملیات»**
- قسمت دوم، کودتای مخملی – پخش شده در ساعت ۲۱ سه شنبه ۹ دی ماه ۱۳۹۲ – شبکه ۲ سیمای جمهوری اسلامی**
- همان**
- همان**
- همان**
- همان**
- همان**
- اطلاعیه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی – اخبار شبکه خیر – سه‌شنبه ۹ خرداد ۱۳۸۶**
- هاله اسفندیاری – برنامه مستند به اسم دموکراسی» – پخش شده از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی – ۲۷ و ۲۸ تیرماه ۱۳۸۶**

قضیه ۱۴ اسفند برای آقای بنی‌صدر خیلی گران تمام شد، لذا تهمت و نشر اکاذیبی را علیه بنده مطرح و دامن زد. ماجرا از این قرار بود که در نوروز سال ۵۷ طبق همه سنت‌هایی که حالا هم در جمهوری اسلامی در سنت عید نوروز هست و مسئولین در مراسم‌هایی که در آغاز هر سال بسا اعیاد اتفاق می‌افتند هدایایی به برخی می‌دهندند، آن موقع نیز در ابتدای سال ۵۷ مراسم در خرمشهر برقرار بود. من آن وقت رئیس راهنمایی خرمشهر بودم و رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری و همه مسئولین و مدیران ارشد و تشکیلات همه بودند و در این مراسم رئیس ساواک خرمشهر یک سگ‌ه من و یک سگ‌ه هم به رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری داد. بنده هم طبق معمول این را خیلی مشکل‌ساز تصور نمی‌کردم که چه چیزهایی ممکن است پیشش باشد یا اصولاً روزی ممکن است از این قفسه علیه بنده استفاده شود. تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و الحمدلله از برکت این آزادگی و رهایی و عنایت مردم رئیس شهربانی خرمشهر شدم.اول سال ۵۸ از طریق گروه‌های نفوذی خلق عرب، روزی آقای محمد فروزنده که دبایر دادرسی خرمشهر بود به من گفت: «فالی بحث سگ‌های که شما با رئیس ساواک دریافت کرده‌اید؟ سندی هست، چیست؟ من اصلاً تصور نمی‌کردم که سگ‌های که در یک مراسم روزوی داده می‌شود باعث مشکل شود.» گفتیم: «والله من چیزی به ذهنم نمی‌رسد، ولی یادم می‌آید که اوایل سال ۵۷ یک همچین داستانی اتفاق افتاد و من فکر نمی‌کردم که شما امروز از من

سؤال کنید.» و تأکید کردم در عین حال این حق شمامت، گفت: «نه ما همه اسناد را بررسی کردیم و پیرامون شما مطالعه کردیم، این داستان را هم فقط در همین حد گفتیم از خودتان سؤال کنم ببینیم چه بوده است؟» رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری و همه مسئولین و مدیران ارشد و تشکیلات همه بودند و در این مراسم رئیس ساواک خرمشهر یک سگ‌ه من و یک سگ‌ه هم به رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری داد. بنده هم طبق معمول این را خیلی مشکل‌ساز تصور نمی‌کردم که چه چیزهایی ممکن است پیشش باشد یا اصولاً روزی ممکن است از این قفسه علیه بنده استفاده شود. تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و الحمدلله از برکت این آزادگی و رهایی و عنایت مردم رئیس شهربانی خرمشهر شدم.اول سال ۵۸ از طریق گروه‌های نفوذی خلق عرب، روزی آقای محمد فروزنده که دبایر دادرسی خرمشهر بود به من گفت: «فالی بحث سگ‌های که شما با رئیس ساواک دریافت کرده‌اید؟ سندی هست، چیست؟ من اصلاً تصور نمی‌کردم که سگ‌های که در یک مراسم روزوی داده می‌شود باعث مشکل شود.» گفتیم: «والله من چیزی به ذهنم نمی‌رسد، ولی یادم می‌آید که اوایل سال ۵۷ یک همچین داستانی اتفاق افتاد و من فکر نمی‌کردم که شما امروز از من

ایجاد مزاحمت کنم و در عین حال توفیق خدمتگزاری و خدمت به اسلام و الحدهلله از برکت این آزادگی و رهایی و عنایت مردم رئیس شهربانی خرمشهر شدم.اول سال ۵۸ از طریق گروه‌های نفوذی خلق عرب، روزی آقای محمد فروزنده که دبایر دادرسی خرمشهر بود به من گفت: «فالی بحث سگ‌های که شما با رئیس ساواک دریافت کرده‌اید؟ سندی هست، چیست؟ من اصلاً تصور نمی‌کردم که سگ‌های که در یک مراسم روزوی داده می‌شود باعث مشکل شود.» گفتیم: «والله من چیزی به ذهنم نمی‌رسد، ولی یادم می‌آید که اوایل سال ۵۷ یک همچین داستانی اتفاق افتاد و من فکر نمی‌کردم که شما امروز از من

* وقتی با جادر گلداری که به سر داشتیم از سینه‌کش دیوار لنگان‌لنگان خودرابه میدان توپخانه (امام خمینی) کشیدم، دیگر نای ایستادن نداشتم؛ بر سکویی سنگی نشستم و در همان حال دستم را به سوی ماشین‌های سواری گذری دراز می‌کردم.

خاطرات مرزیه حدیچی (دیباغ) – ۱۰



ارشدید نعمت...! نصیری در جریان کودتای ۲۸ مرداد به خاطر خوش خدمتی به سلطنت به سرعت درجات نظامی را طی کرد.

در قیام ۱۵ خرداد دستش به خون منجر شد و در سال ۱۳۴۵ به ریاست ساواک منصوب شد و به مدت ۱۲ سال ریاست این سازمان مغوف را برعهده داشت.

شده دست‌هایم را بستند و کتکم زدند و بدنم را سیاه و کبود کردند و به سلول برده‌اندند.

چند روز بعد آمدند و گفتند که شانس آوردی، نصیری ضمانت تو را کرده که از اذاتت کنیتم، برو و ما را از این کثافت و بوی گند راحت کن! با هم برآهیم و غفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی انگشتت بزین. گفتیم: من بی‌سوازم، تا برآیم نخوابید و ندانم که در آن چه نوشته شده انگشت نمی‌زنم، شاید شما حکم اعدام را به دستم داده‌اید...» حرقم برایشان منطقی بود، یکی شروع به خواندن کرد، و بعد من زیر آن تعهدنامه را انگشت زدم، و به این ترتیب چهل روز مرگ‌آورد و سراسر شکنجه و پرخاش و فحاشی به پایان رسید.

پس از آزادی
من زمانی آزاد شدم که تحمل آن همه شوکت‌های جانکه، از نظر جسمی بیمار و ناتوانم کرده بود. نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. زخم‌های چرکین و عفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی بود، به سختی حرکت می‌کردم. وقتی با جادر گلداری که به سر داشتم از سینه‌کش دیوار لنگان‌لنگان خودرابه میدان توپخانه (امام خمینی) کشیدم، دیگر نای ایستادن نداشتم؛ بر سکویی سنگی نشستم و در

*** در بیمارستان آریا بستری شدم، تمام وجودم ملتهب بود، عفونت زخم‌ها از زیر گلو تا نزدیک رانهایم را گرفته بود و وضع حیاتی مرا پیچیده و بحرانی کرده بود. گروهی حراج حقیق قسمتی از پوست رانم را به کمر پیوند زدند، و به خاطر شدت عفونت، رستم را نیز خارج کردند. به ازای هر روز زندان و شکنجه یک روز هم در بیمارستان بستری شدم! یعنی حدود چهل روز هم در بیمارستان بودم. در این مدت زخم‌هایم بهبود یافت و حالت بهتر شد.**

۱. از تشدید نعمت‌الله نصیری از اهالی سمنان بود که در سال‌های ۱۸–۱۳۱۶ در دانشکده افسری فرمانده دسته بود. او تا پیش از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ در درجه سرهنگی به فرماندهی گارد سلطنتی رسید. و در جریان کودتای ۲۸ مرداد، از طرف شاه مأور شد تا حکم عزل مرحوم دکتر صدوق را به او برساند، در خانه صدوق سرهنگ ممتاز بود و در مدت دوازده سال ریاستش بالاترین خیانته‌ها و بزرگترین جنایات را مرتکب شد. او ساواک در سال ۱۳۴۷ شاه برای آرام کردن مردم و کنترل حرکت

چند روز بعد آمدند و گفتند که شانس آوردی، نصیری ضمانت تو را کرده که از اذاتت کنیتم، برو و ما را از این کثافت و بوی گند راحت کن! با هم برآهیم و غفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی انگشتت بزین. گفتیم: من بی‌سوازم، تا برآیم نخوابید و ندانم که در آن چه نوشته شده انگشت نمی‌زنم، شاید شما حکم اعدام را به دستم داده‌اید...» حرقم برایشان منطقی بود، یکی شروع به خواندن کرد، و بعد من زیر آن تعهدنامه را انگشت زدم، و به این ترتیب چهل روز مرگ‌آورد و سراسر شکنجه و پرخاش و فحاشی به پایان رسید.

چند روز بعد آمدند و گفتند که شانس آوردی، نصیری ضمانت تو را کرده که از اذاتت کنیتم، برو و ما را از این کثافت و بوی گند راحت کن! با هم برآهیم و غفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی انگشتت بزین. گفتیم: من بی‌سوازم، تا برآیم نخوابید و ندانم که در آن چه نوشته شده انگشت نمی‌زنم، شاید شما حکم اعدام را به دستم داده‌اید...» حرقم برایشان منطقی بود، یکی شروع به خواندن کرد، و بعد من زیر آن تعهدنامه را انگشت زدم، و به این ترتیب چهل روز مرگ‌آورد و سراسر شکنجه و پرخاش و فحاشی به پایان رسید.

صفحه ۶
شنبه ۱۱ دی ۱۳۹۵
اول ربیع‌الثانی ۱۴۳۸ – شماره ۲۱۵۲۴

خاطرات امیر سرتیپ سید ابراهیم حجازی – ۷

استعفا از ریاست پلیس تهران و آن روی سکه

به دادسرای انقلاب فرستادند. در دادسرای انقلاب از من بازجویی شد همان زمان که از من بازجویی می‌کردند یادم نمی‌رود که دادیاری بود در آنجا به نام آقای عسگری به من گفت: «فلاسی ناراحت نباش این یک جریان سیاسی است، تو هم یک ترکشی خوردی». گفتیم: «نه مشکلی نیست». اتفاقاً این امی در واقع بیکاری مصادف بود با ایامی که مرحوم شهید صیاد شیرازی هم به‌سه خاطر جریانات درگیری که در کردستان با ایشان داشتند از کار برکنار بود. بنده و ایشان، آقای رحمان دوست و عبدالاحد در چهار راه شهید قدوسی گاهی با هم می‌خواندیم و حدیث مطالعه می‌کردیم. به این کیفیت

*** اتفاقاً این ایام در واقع بیکاری مصادف بود با ایامی که مرحوم شهید صیاد شیرازی هم به خاطر جریانات درگیری که در کردستان با ایشان داشتند از کار برکنار بود. بنده و ایشان، آقایان رحمان دوست و عبدالاحد در چهار راه شهید قدوسی گاهی با هم قرآن می‌خواندیم و حدیث مطالعه می‌کردیم.**

چند جلسه‌ای هم با این دوستان در چهار راه شهید قدوسی همدیگر را می‌دیدیم و به بهر بکت بیکاری که به امر بنی‌صدر بود، دادسرای انقلاب هم رسیدگی‌های خودشان را انجام داد و شهید قدوسی (رضوان‌الله تعالی علیه) حکم برانتم را به شهربانی ابلاغ کرد و نوشت این اتهامی که ایشان زده اصلاً ارتباطی به حجازی نبود. بعد هم ایشان به‌کارگیری و خدمت‌یابانم است. صورت برگشتم. در اوج اوجواجاتی که بنی‌صدر با دست خودش علیه این ملت و انقلاب راهاندازی کرده بود و خود آخر قربانی این قضایا شد به شهربانی برگشتم و رئیس اداره اطلاعات شهربانی شدم.

موج می‌زد، به طرف منزل خواهرم، روان شدم، به محض ورود به منزل خواهرم سراغ رضوانه را گرفتم، چرا که می‌اندیشیدم سوزه اصلی منم و با آزادیم، آزادی او نیز حتمی هست، ولی چنین نبود، با شنیدن خبر «رضوانه هنوز در زندان است» دیگر طاقتم نیاوردم و افتادم. دقیقاً بعد با نوشیدن آب قند، دوباره به هوش آمدم. در این مدت خانواده یکی دوبار به ملاقاتش رفته بودند، گنج و منگ آن چه را که گذشته بود، در ذهنم مرور کردم و صحنه‌ها و وقایع را به خاطر آوردم. آزادی من و در بند بودن رضوانه به معمایی تبدیل شده بود. خیلی تأمل کردم و به این نتیجه رسیدم که این آزادی توطئه‌ای برای شناسایی سایر افراد گروه است، و رضوانه هم گروهگانی در دست آن‌هاست؛ تا در موقع لزوم در فشارم بگذارند. وضعیت پیش آمده هوشیاری، مراقبت

توطئه ساواک برای شناسایی سایر افراد گروه

و حضور ذهن بیشتری را در ارتباط‌ها و فعالیت‌هایم می‌طلبد. چند ساعت پس از آزادیم، پدرم آمد. او خیلی عصبانی و ناراحت بود، گفت: «رضیه! من از تو راضی نیستم»؛ تو هشت تا بچه‌داری، نباید دنبال این کارها بروی، افراد دیگر که مشکلات تو را ندارند، بهتر و با خیال راحت می‌توانند فعالیت کنند. کاری از دست تو یک نفر بر نمی‌آید، مگر با یک گل بهار می‌آید؟ و...»

او با مخالفت با گفتن جملاتی که خودش بدان اعتقاد نداشست، مرا وارد کرد که دست از مبارزه بکشم و به خانه و خانواده‌ام برسم، او تحمل این همه رنج و سختی دخترش را نداشست. گفتیم: «اگر این که طور استند که شما می‌گویید، پس چرا حضرت زینب(س) با این که در دست آن‌ها اسیر بود در مجلس یزید آن خطبه را می‌خواند و او را رسوا می‌کند، چرا حضرت زهرا(س) پس از رحلت پیامبر(ص) سکوت نکرد و در دفاع از حضرت امیر(ع) برخاست و سخن و زند؟ چرا سیمیه خاتون آن همه شکنجه را تحمل کرد؟ چرا و چرا؟» جواب مردم داد: «کار خوبان [پاکان] را قیاس از خود مگیر!» و گفت‌وگو را به پایان برد. خانواده کمی به تیمار زخم‌هایم پرداختند، ولی قایدهای نداشست. فردای آن روز پیش پزشکی رفتم، او و تشخیص داد که به دلیل وخامت وضعی، باید سریع مداوا و عمل جراحی شوم.

*** من زمانی آزاد شدم که تحمل آن همه شکنجه‌های جانکاه، از نظر جسمی بیمار و ناتوانم کرده بود و وضع حیاتی مرا پیچیده و بحرانی کرده بود. گروهی حراج حقیق قسمتی از پوست رانم را به کمر پیوند زدند، و به خاطر شدت عفونت، رستم را نیز خارج کردند. به ازای هر روز زندان و شکنجه یک روز هم در بیمارستان بستری شدم! یعنی حدود چهل روز هم در بیمارستان بودم. در این مدت زخم‌هایم بهبود یافت و حالت بهتر شد.**

۱. از تشدید نعمت‌الله نصیری از اهالی سمنان بود که در سال‌های ۱۸–۱۳۱۶ در دانشکده افسری فرمانده دسته بود. او تا پیش از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ در درجه سرهنگی به فرماندهی گارد سلطنتی رسید. و در جریان کودتای ۲۸ مرداد، از طرف شاه مأور شد تا حکم عزل مرحوم دکتر صدوق را به او برساند، در خانه صدوق سرهنگ ممتاز بود و در مدت دوازده سال ریاستش بالاترین خیانته‌ها و بزرگترین جنایات را مرتکب شد. او ساواک در سال ۱۳۴۷ شاه برای آرام کردن مردم و کنترل حرکت

چند روز بعد آمدند و گفتند که شانس آوردی، نصیری ضمانت تو را کرده که از اذاتت کنیتم، برو و ما را از این کثافت و بوی گند راحت کن! با هم برآهیم و غفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی انگشتت بزین. گفتیم: من بی‌سوازم، تا برآیم نخوابید و ندانم که در آن چه نوشته شده انگشت نمی‌زنم، شاید شما حکم اعدام را به دستم داده‌اید...» حرقم برایشان منطقی بود، یکی شروع به خواندن کرد، و بعد من زیر آن تعهدنامه را انگشت زدم، و به این ترتیب چهل روز مرگ‌آورد و سراسر شکنجه و پرخاش و فحاشی به پایان رسید.

پس از آزادی
من زمانی آزاد شدم که تحمل آن همه شوکت‌های جانکه، از نظر جسمی بیمار و ناتوانم کرده بود. نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. زخم‌های چرکین و عفونی، و درد شدیدی در تمام پیکرام مستولی بود، به سختی حرکت می‌کردم. وقتی با جادر گلداری که به سر داشتم از سینه‌کش دیوار لنگان‌لنگان خودرابه میدان توپخانه (امام خمینی) کشیدم، دیگر نای ایستادن نداشتم؛ بر سکویی سنگی نشستم و در

*** در بیمارستان آریا بستری شدم، تمام وجودم ملتهب بود، عفونت زخم‌ها از زیر گلو تا نزدیک رانهایم را گرفته بود و وضع حیاتی مرا پیچیده و بحرانی کرده بود.**

^[1] او تا پیش از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ در درجه سرهنگی به فرماندهی گارد سلطنتی رسید